

مردان متاهل و وعده سرخرمن

Photo: creatista/depositphotos.com

ماهرخ غلامحسین پور

این روزها همه خاصه خرجی‌های شهره را همسایه طبقه پایینی تامین می‌کند. حتی هفت ماهی می‌شود که خیال شهره بابت اجاره خانه هم آسوده شده است. شهره هفت ماه پیش صیغه مرد متاهل مالک خانه شده...

اولش آقای هیوا آمده بوده لوله‌ی زیر سینک ظرف‌شویی را که نشستی داشته تعمیر کند. در ورودی آپارتمان شهره بر خلاف در اصلی ساختمان دو طبقه که در یک فرعی منطقه عظیمیه کرج واقع شده، به کوچه پشتی باز می‌شود و به همین دلیل هم هیچ مراوده یا معاشرتی بین اهالی طبقه پایین و بالا نیست. در همین ماجرای سینک اما مرد صاحب‌خانه و همسایه، یک دل نه صد دل عاشق شهره می‌شود و آن‌چه نباید بشود، اتفاق می‌افتد.

بعد از آن روز هر آخر هفته و هر زمانی که طلعه خانم، همسر آقای هیوا به قزوین رفته تا چند روزی پیش والدینش بماند یا راهی خانه برادرش در مهرشهر شده یا ساعت‌هایی که رفته مدرسه به بچه‌های مردم درس بدهد، آنها وقتشان را با هم گذرانده‌اند و چون این دو طبقه هیچ جوری به هم اشراف ندارند، آقای هیوا هیچ‌وقت از سوی همسرش گیر نیفتاده است.

اما عشق و عاشقی آنها تازه اول ماجرا بوده و به تدریج کار به کتک‌کاری از یک طرف و تهدید کردن به رسوایی از طرف دیگر کشیده است. یک زخم و تلخی‌ای در آن رابطه ممنوعه است. یک جور نحوست. رد کتک‌ها روی تن شهره مانده: پشت شانه‌ی چپش یک کبودی بزرگ و جگری رنگ، روی ساق پایش هم یک عالم جای سبز و سرخ و زرد از ضربه‌های بی‌محابا.

بیشتر بخوانید:

[با ترک‌های تئمان مهربان باشیم](#)

[من یک کویبرم، پس هستم](#)

[این روزها خبر مرگ هیچ‌کس دلم را تکان نمی‌دهد](#)

زن هیوا جوان و با نشاط است و یک دختر ۳۱ ساله هم دارند.

شهره اما آتلیه عکاسی دارد؛ همان حوالی عظیمیه که از مرفه‌ترین محله‌های کرج است.

شهره به خانه امن می‌گوید بعد از این جریان‌ها تمامی دوستانش را کنار گذاشته، دل و دماغ آتلیه عکاسی هم ندارد، لاتاری شرکت نمی‌کند، به جلسات زنانه هم نمی‌رود. گوشه‌گیر شده. پسرشش ساله‌اش را که حاصل ازدواج اولش بوده دیگر هر هفته نمی‌بیند، در فضای مجازی آنلاین نمی‌شود و هر نیم ساعت یک‌بار با هراس برای هیوا لوکیشن می‌فرستد تا اعلام کند که خانه است و جایی نرفته.

عکس می‌فرستد از جای جای تنش. پوست بدنش رد زخم‌های متعدد دردناک دارد، موهایش جابه‌جا کنده شده. تعریف می‌کند که یک روز آن مرد تمام لباس‌های زیر گران‌قیمتی را که خودش خریده بوده، توی دیگ بزرگی انداخته و با فندک آتش زده است.

شهره پنج سال پیش با وجود داشتن یک پسر یک ساله، از همسرش به دلیل اعتیاد او جدا شده و در این مدت به خاطر مشکلات مالی، مصیبت‌های بسیاری تحمل کرده و همیشه دنبال مردی بوده که زیر سایه او احساس امنیت اقتصادی کند.

حالا هیوا همه مخارج شهره را تامین می‌کند اما زندگی شهره به جهنمی شعله‌ور تبدیل شده: «رابطه ما به تجاوز هر روزه می‌ماند. در ازای حمایت مالی آن‌قدر مرا کتک زده که احساس می‌کنم همه استخوان‌هایم درد می‌کنند. مردی که می‌گفت همسرش را طلاق می‌دهد و رویایش بودن در کنار من است حالا با هر مشاجره مختصری می‌گوید من کاسیم و با تنم کاسی می‌کنم و امثال او را فریب می‌دهم. تلفن و تمامی صفحات مجازی مرا چک می‌کند و می‌رود. نیم ساعت بعد زنگ می‌زند و می‌گوید از خانه بیرون نرو و گرنه شب که برگردم اگر نباشی بدنت را با فندک می‌سوزانم.»

شهره بارها مجبور شده در بیمارستان تخت جمشید عظیمیه زیر دست رادیولوژیست دراز بکشد تا دنده‌های شکسته‌اش را چک کنند.

مشکل اما اینجاست که ازدواج آنها هیچ جا به ثبت نرسیده و هیچ قانونی از او حمایت نمی‌کند.

او خدا را شاکر است که مرد از همان اول حاضر به عقد دائم او نبوده اما به هر حال وارد چاهی شده که خروج از آن غیرممکن به نظر می‌رسد. نه حمایت قانونی را پشت سرش حس می‌کند نه جرات اظهار ماجرا را به خانواده‌اش دارد. مرد هم شرایط مناسبی ندارد و با هر مشاخره‌ای، از طرف شهره تهدید به افشای رازش می‌شود.

اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.

شهره می‌گوید به علت افزایش فقر و همچنین بالا رفتن آمار طلاق و زنانی که برای استقلال اقتصادی با مشکلات جدی مواجهند و از سوی هیچ سازمان دولتی‌ای مورد حمایت قرار نمی‌گیرند، میزان میل و ارتباط با مردان جا افتاده متاهلی که دستشان به دهانشان می‌رسد، بالاست.

اما به گفته او هیچ کدام از این زن‌ها متوجه نیستند که نمی‌شود با حربه افشای راز این مردان، تا ابد آنها را کنترل کرد و ورود به چنین ارتباطی یک زیان دوسویه است چون حتی همان قانون نیم‌بند هم دیگر از زنی که وارد این پروسه شده حمایت نمی‌کند. به این دلیل است که این زن‌ها در سکوتی تاریک، مورد خشونت‌های بسیار قرار می‌گیرند.

شهره تنها نیست. تا همین اواخر به نقل از منابع رسمی همچون استاندار البرز، این استان رتبه دوم طلاق در کشور را دارا بوده است.

حسن رحیم‌زاده، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی ساکن ایران به خانه امن می‌گوید: «انگیزه تنوع در سکس از سوی مردان متاهل ربطی به فقر مادی ندارد و به عدم آموزش کافی و مسائل بیولوژیک مربوط است، اما انگیزه زنان مجرد یا بیوه به ارتباط با مردان متاهل با هدف مقابله با فقر یا کسب امنیت، همیشه مفروض است.»

رحیم‌زاده معتقد است با اینکه این قبیل روابط پدیده نوظهوری نیستند اما ارتباط مستقیمی با فاکتورهایی همچون فقر، بیکاری، مهاجرت یا احساس عدم امنیت دارند. به همان میزان که فقر، ناکامی و بیکاری در جامعه افزایش می‌یابد، روابط نامعمول و پنهانی یا روابطی که مبتنی بر قواعد برابر نیستند، نیز افزایش پیدا می‌کند.

حسن رحیم‌زاده معتقد است روابطی که نتوانند پشتوانه و حمایت قانونی یا همدلی عمومی را جلب کنند، بستر مناسبی برای بروز خشونت هستند: «طلاق به خودی خود مذموم نیست اگر بتوان یک فرد مطلقه را زیر چتر امنیت و حمایت گرفت و او را توانمند کرد تا توانایی استقلال پیدا کند، اما وقتی زنی طلاق می‌گیرد و زمینه استقلال اقتصادی برایش فراهم نیست به ناچار دنبال راهی برای ایجاد امنیت است.»

این جامعه‌شناس معتقد است نباید نقش فضای مجازی را در چنین روابط آشفته‌ای نادیده گرفت:

«شبکه‌های مجازی نقشی دو سویه دارند. از طرفی مردم را با حقوق فردیشان آشنا کرده و باعث آگاهی و آموزش می‌شوند اما از سوی دیگر استفاده نادرست از این ظرفیت‌ها می‌تواند زمینه‌ساز خیانت و بی‌اعتمادی شده و روابط دنیای انسانی را متاثر کند.»

رابطه با مردان متاهل: روایت‌های دیگر

پریچهر از طرف یک مددکار اجتماعی در فضای مجازی معرفی شده است. او اولین بار پس از تجربه طلاقش به خاطر وعده‌های رنگین مردی متاهل وارد زندگی او شده. مردی که قول ازدواج دائم و حمایت کامل مالی به او داده اما به هیچ کدام از وعده‌هایش عمل نکرده و در نهایت بعد از یک سال پریچهر را رها کرده و رفته. بعد از آن رابطه دردناک اما پریچهر فکر کرده است ازدواج یا رابطه موقت با مردان متاهل راهی برای کسب حمایت مالی در این بلبشوی اقتصادی است.

پریچهر ۱۱ سال پیش بعد از یک ازدواج زودهنگام در ۹۱ سالگی از همسرش جدا شده. او زنی مطلقه است که در رشته معماری تحصیل کرده و به شغل پتینه‌کاری علاقه‌مند است اما بازار مردانه پیرامونش اجازه رشد به او نداده است.

او در پاسخ به این سوال که چرا مردان متاهل، می‌گویند: «زنی به سن من که یک تجربه تلخ هم در انباشش دارد دنبال آرامش است. این روزها مجردها خودشان هزار و یک جور مشکل دارند و قطعاً به اندازه‌ی یک مرد متاهل یا مطلقه که تجربه‌ی زندگی داشته، مسئولیت‌پذیر نبوده و نیازهای واقعی یک زن را نمی‌دانند. گیرم حتی بدانند: شما یک مرد مجرد پیدا کن که مایل به ازدواج با یک زن مطلقه باشد تا من قبول کنم.»

پریچهر بعد از جدایی از همسر اولش به خاطر چهره زیبایی که داشته مورد توجه مردان مجرد زیادی بوده، اما این توجه الزاماً برای ازدواج یا رابطه دائم نبوده است و او هم از ورود به روابط نامطمئن و سر و کله زدن با یک مرد بی‌تجربه خسته بوده: «اصلاً درباره آن حتی فکر

نمی‌کنم و ترجیح می‌دهم با یک مرد مطلقه یا متاهل ثروتمند که پخته و عاقل باشد و بتواند مرا مورد حمایت مالی قرار دهد زندگی کنم تا درگیر عشق و عاشقی‌های بی‌سرانجام شوم.»

با اینکه او در یک رابطه آشفته با مردی متاهل به جایی نرسیده و تمام مدت درگیر خشونت فیزیکی بوده، باز هم چنین روابطی را راه در رو می‌داند:

«شما نمی‌دانید فقر با آدم چه می‌کند. گرسنه و برهنه که باشی دیگر به این جزئیات فکر نمی‌کنی. فقر تمام عزت نفس آدمی را خدشه‌دار می‌کند. جوان‌ها میلی به ازدواج ندارند؛ آن‌ها با زنی که یک بار طلاق گرفته اما مردان متاهل یا مطلقه به چنین روابطی تمایل دارند.»

با وجود این اظهارات اما پریچهر تعریف می‌کند تجربه ارتباطش با یک مرد خانواده‌دار هم در نهایت به سرانجام نرسیده: «با سعید بر سر یک موضوع جزئی دعوایمان شد. توی ایوان خانه نشسته بودیم. همان دم قفل بزرگی را که شب‌ها پشت در حال می‌انداختم برداشت و با آن محکم کوبید توی سرم. گفت این رابطه برای من منافع مالی زیادی داشته و من حق ندارم در مقابل کاستی‌های دیگر اعتراض کنم. منظورش از منافع زیاد مالی، سقفی بود که برایم اجاره کرده بود.»

نسرین، یک زن دیگر، بعد از تجربه دردناک مشابهی احساس می‌کند بخشی از روحش را گم کرده است.

او در جریان یک سفر به تاجیکستان با همسر دومش آشنا شده. دست و دل‌بازی‌های بی‌اندازه پرویز که سه فرزند و خانه و خانواده داشته و به خاطر تجارت به تاجیکستان در رفت و آمده بوده، نسرین را تحت تاثیر قرار می‌دهد:

«بعدها متوجه شدم ازدواج موقت بین تاجرهای این مسیر بسیار معمول است. اولش هیجان زده بودم. سفر تفریحی ما به تاجیکستان که تمام شد، شش ماه با هم بودیم تا اینکه فاصله آمدن‌هایش از تاجیکستان به تهران زیاد و زیادتر شد. از طریق یکی از دوستانش پی‌جو شدم و فهمیدم با یک زن جوان اوکراینی در تاجیکستان وارد رابطه شده. در پاسخ به تلفن‌ها و بی‌تابی‌های من یک چک به نشانی خانه‌ام در تهران فرستاد و گفت دیگر مزاحمش نشوم. حالا من احساس خوشایندی ندارم. انگار که یک بخش وجودم را گم کرده باشم.»